

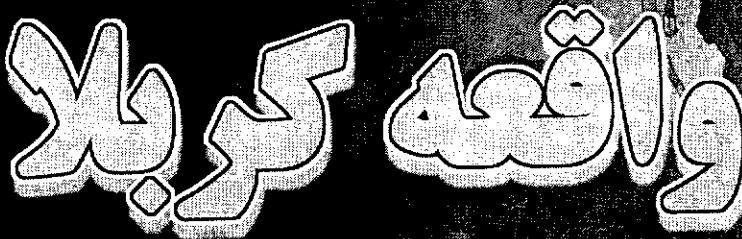
چکیده:

یکی از مباحثی که در عصر امامت امام سجاد علیه السلام و پیاره است، موضع گیری‌های سیاسی خضرات و اعفان ها کمان لعوی است. این نوشتار بررسی موضع این مباحث در دوران اسلامی هون، واقعه توآین، قیام مختاری، و اینکه دو حکم موضع خضرات در قبال احتمال هلاک و کمال بسیار نگارش این اتفاق را در این مبحث توضیح می‌نماید. این مبحث اینکه سیاستکاران و مختاران در عصر اسلامی هون این اتفاق را با مشاهده آنی، همانند این شیوه ایجاد نوشتار این اتفاق را در این مختاری می‌نمایند. هر چند هنوز نوشتار این اتفاق را در این مختاری می‌نمایند، اما این اتفاق را با مشاهده آنی می‌نمایند. این نوشتار را در این مختاری می‌نمایند.

(ع)

مواضع سیاسی امام سجاد

بس از



❖ محسن رنجبر

سپاه شام به مدینه یورش برد و پس از وقوع جنگی خونین بین دو گروه و کشته شدن رهبران نهضت، قیام شکست خورد. مسلم به مدت سه روز دست سپاهیان خویش را در کشتن مردم و غارت شهر بازگذاشت و شامیان جنایاتی مرتکب شدند که قلم از نوشتن آن شرم دارد تا آن جا که مسلم را به خاطر این جنایات، «مسرف» نامیدند. پس از پایان قتل و غارت، مسلم از مردم مدینه به عنوان «بردهٔ یزید» بیعت گرفت.^(۴) موّخان در زمینهٔ وقوع این حادثه، دلایل ذیل را ذکر کرده‌اند: ۱. چون عبداللہ بن زبیر برادرش، عمر بن زبیر، را کشت، در خطبه‌ای از یزید بدگویی کرد و سپس طی نامه‌ای مردم را به نافرمانی از یزید فراخواند. حجازی‌ها، بر اطاعت وی گردد نهادند. عبداللہ بن مطیع نیز از سوی ابن زبیر، از مردم مدینه بیعت گرفت. یزید چون از ماجرا آگاه شد، از عثمان بن محمد، کارگزار خود در مدینه، خواست تا گروهی از بزرگان مدینه را برای دل جویی از آنان، نزد یزید بفرستد، حاکم مدینه گروهی از بزرگان شهر از جمله متذربن زبیر بن عوام، عبداللہ بن ابی، عمر بن حفص بن مغیره محزومی و عبداللہ بن حنظله را نزد یزید فرستاد. این گروه به شام رفتند و مسورد احترام و اکرام یزید قرار گرفتند؛ یزید به هر



در این واقعه، اهل مدینه به رهبری عبداللہ بن حنظله، امویان و یاران و موالیان آنان را که قریب یک هزار نفر بودند، در خانهٔ مروان بن حکم محاصره کردند و سپس با خفت و خواری و در حالی که توسط بچه‌ها سنگسار می‌شدند، از شهر راندند. بزرگان بنی امية هنگام خروج، قسم یاد کردند که اگر توانستند، مانع یورش لشکر یزید به مدینه شوند و اگر قادر نبودند، به شام بروند و با لشکر یزید همراهی نکنند.^(۱)

چون خبر قیام مردم مدینه و اخراج امویان به یزید رسید، وی مسلم بن عقبه مُرَی را - که سرداری سال‌خورده و از سرپرده‌گان دربار بنی امية بود - با پنج هزار تن^(۲) برای سرکوبی نهضت به مدینه فرستاد و به وی گفت: به آنان سه روز مهلت بده؛ اگر تسليم نشندن، با آنان جنگ کن و وقتی پیروز شدی سه روز هر چه دارند از اموال و اثناء منزل و سلاح و طعام، همه را غارت کن و در اختیار سپاه بگذار.^(۳)

مقدمه
عصر امام سجاد علیه السلام (۹۵-۶۱ هـ) یکی از داشتناک‌ترین و پراختناق‌ترین دوران‌های تاریخ اسلام به شمار می‌آید. شیعه در این برده، هم از بُعد اعتقادی و هم از بُعد سیاسی در شرایط بسیار سختی به سر می‌بردوشکیلات و انسجام آن فروپاشیده و در آستانه انقراض قرار گرفته بود. امام سجاد علیه السلام با بهره‌گیری از اصل «تلقیه»، هستی و دوام شیعه را حفظ کردند و در پوشش آن، جامعه شیعی را رهبری نمودند. از جمله کارهای بسیار مهمی که آن حضرت در راستای حفظ رهبری جامعه شیعی انجام دادند، موضع گیری‌های بجا و بموقع ایشان در برابر قیام‌ها و شورش‌ها و نیز مواضع آن بزرگوار در قبال عملکرد حکام اموی عصر خویش بود. این مقاله در دو بخش، به بررسی این مواضع می‌پردازد:

الف - مواضع سیاسی امام سجاد علیه السلام در برابر قیام‌ها و شورش‌های عصر خود
۱ - واقعه حرّة واقم (۶۳ ق.ق.)

از جمله وقایع اسف بار عصر امام سجاد علیه السلام، که توسط عمل جنایتکار اموی در مدینه صورت گرفت، واقعه‌ای است که در تاریخ اسلام، به «واقعه حرّة» شهرت دارد. این حادثه مربوط به قیام مردم مدینه در ۲۵ یا ۲۷ ذی الحجه سال ۶۳ است.

یک از آنان پنجاه هزار درهم داد و به منذر بن زیر صد هزار درهم بخشید. چون این گروه از شام برگشتند، به جای تعریف و ستایش از بیزید، از وی بدگویی کردند و گفتند: «از نزد مردی فاسق آمدیم که دین تدارد، شراب می خورد، برطنور می کوبد، برگان در حضورش می نوازند و با سگان بازی می کند». (۵)

سپس با مردم بر سر خلع یزید از خلافت، پیمان بستند و عبدالله بن حنظله را به رهبری قیام برگزیدند. (۶)

۲. یعقوبی می نویسد: زمانی که عثمان

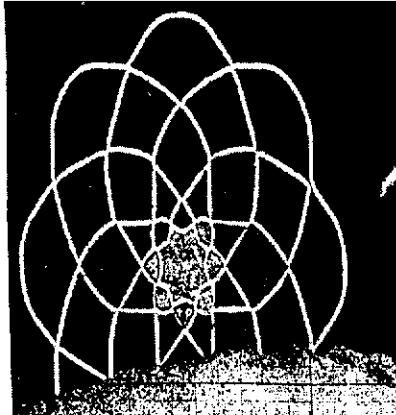
بن محمد والی مدینه گردید، ابن مينا طبق معمول سالیان گذشته، برای بردن عواید «صوافی» (۷) به مدینه آمد. گروهی از مردم

از بردن آن اموال، که آن را حق خود می دانستند، امتناع ورزیدند، در این هنگام، بین والی و مردم نزاع بالا گرفت تا منجر به شورش مردم و اخراج امویان از شهر گردید. (۸)

به نظر می رسد هم بیعت مردم با پسر زیر و ایستادگی آنان در برایر یزید و هم ابراز انزجار و نفرت از اعمال زشت یزید و هم درگیری مردم در مدینه با عامل یزید دست به دست هم داده و اسباب این قیام را فراهم آورده باشد. البته نباید فراموش کرد که عامل اصلی وقوع این حادثه، تبلیغات

حزب زیری و گرایش مردم به آنان بود؛ چرا که مردم حجاز، به ویژه مردم مدینه که به ابوبکر و عمر گرایش داشتند و در قتل عثمان شریک بودند، نزد امویان از مقبولیتی برخوردار نبودند. افزون بر این، آنان در عهد خلافت عمر، از بذل و بخشش‌های فراوان او برخوردار بودند، اما معاویه و پسرش، یزید، در مورد صوافی با آنان برخورد خوبی نداشتند. همین موضوع، زمینه ناخشنودی مردم مدینه را از امویان فراهم آورد.

دلایل عدم همراهی امام سجاد علیه السلام با قیام مدینه برای پاسخ به این سؤال که چرا امام



سجاده با قیام مردم مدینه همراه نشد،

باید به بررسی این قیام از جهات گوناگون پرداخت. قیام حرّه دارای جهات مشتبی بود که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

۱. قیامی ضداموی بود که انگیزه اش ساقط کردن خلیفه‌ای فاسد، ستمگر و

بی‌لیاقت بود؛

۲. مردمانی عابد و زاهد رهبری حرکت را عهده‌دار بودند.

اما با این همه، این حرکت دارای برخی جهات منفی نیز بود که به سبب آنها، امام سجاد علیه السلام از شرکت در آن، امتناع ورزیدند:

الف. این قیام از ماهیت اصیل شیعی برخوردار نبود و دقیقاً در خط زیریان قرار داشت؛ چرا که عبدالله بن زیر در میان

صفوف شورشیان نفوذ زیادی داشت و امام علیه السلام نمی‌خواست افرادی همچون

عبدالله قدرت طلب، ایشان را پل پیروزی

قرار دهن.

از سوی دیگر، یزید نیز از اهل مدینه دلخوشی نداشت؛ چرا که قاتلان پدران وی در بدر و دیگر جنگ‌ها بودند.

همچنین اهل مدینه در شورش علیه عثمان و کشتن او نقش اساسی داشتند (۹) و بدین روی، نقل شده است که وقتی خبر

قتل عام مدینه به یزید رسید، گفت:

«لئیت آشیاخی بیدیر شهدوا

جز الخزرج من وقع الاَسْلُن» (۱۰)

(کاش پدرانم که در بدر کشته شدند، شاهد بی‌تابی خزرگی‌ها از ضربه نیزه‌ها بودند).

سپاه شام نیز شعارشان در این جنگ،

«یاثارات عثمان» (= ای خونخواران

عثمان) بود. (۱۱)

ب. رهبری این نهضت با عبدالله بن حنظله بود و در این باره، هیچ‌گونه نظرخواهی از امام علیه السلام نشده بود. اما چون رهبران شورش افرادی مژمن و صالح بودند و انتقادها و اعتراض‌های آنان نسبت به حاکمیت یزید کاملاً به جا و درست بود، امام حرکت آنان را تحظیه نکردند. از این‌رو، عدم مخالفت ایشان را می‌توان موضع گیری مشتبه سود آن قیام تلقی کرد. چ از بزرگ‌ترین اشتباهات سران قیام حرّه این بود که همانند این زیر که مرکز شورش خود را شهر مکه قرار داده بود، شهر مدینه را مرکز حرکت خود قرار دادند و با این عمل، نهایت اهانت و هتك حرمت را در حق شهر پیامبر ﷺ روا داشتند، در حالی که این کار مورد تأیید ائمه اطهار علیهم السلام نبود؛ چنان‌که امام حسین علیه السلام در جریان قیامش، به منظور جلوگیری از خون‌ریزی در خانه خدا و حفظ حرمت کعبه، این شهر را ترک کردند. با ارزیابی اوضاع و ملاحظه اختلاف شدیدی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام به وجود آمده بود، امام شکست نهضت مدینه را پیش‌بینی می‌کردند و می‌دیدند که کم‌ترین همکاریش پیامبر از خطرناک‌ترین پیامدها را برای شیعه به دنبال دارد؛ خود و یارانش کشته خواهند شد و باقی‌مانده نیروهای تشیع از بین می‌رود، بدون آن‌که نتیجه‌ای حاصل شود. از این‌رو، حفظ اقلیت شیعه برای آینده، امام علیه السلام را شرکت در چنان قیامی باز می‌داشت.

امام سجاد علیه السلام با این‌گونه ملاحظات، از ابتدا در قیام شرکت نجستند و به همراه خانواده خود، از شهر خارج شدند و در پیش‌بینی چشم‌ساری نزدیک مدینه در سمت راست کوه رضوی (۱۲) اقامت گزیدند. حضرت از روی مردانگی و بزرگواری، بنا به خواهش مروان، خانواده‌اش را پناه دادند و با این عمل نشان دادند که باید بین ظلم یزیدیان و بسی‌پناه بودن خانواده آنان

تفاوت گذارد.

طبری به نقل از محمد بن عمر واقدی، این کار امام علیه را ناشی از دوستی قدیمی که آن حضرت با مروان داشت، قلمداد کرده است.^(۱۳) اما با توجه به اختلاف سنتی فاحشی که امام سجاد علیه السلام با مروان داشت و این که برخورد امویان، به ویژه مروان با پدر و جد آن حضرت و به طور کلی با هاشمیان همیشه خصمانه بوده است، این سخن درست به نظر نمی‌رسد، بلکه - چنان که اشاره شد - این عمل حضرت، معلول جوان مردی و بزرگواری این خاندان در حد اعلام است که نسبت به دشمن خود نیز این‌گونه رفتار می‌کند. طی سه روز، که مدینه دست خوش قتل و غارت بود، امام علی بن الحسین علیه السلام چهار صد خانواده از عبد مناف را در کفالت خود گرفتند و تا وقتی لشکر مسلم در مدینه بودند، از آنان پذیرایی کردند.^(۱۴)

آیا امام سجاد علیه السلام با یزید بیعت کردند؟

یکی از مسائلی که در واقعه حرّه باید مورد بررسی قرار گیرد، نحوه رفتار مسلم بن عقبه با امام سجاد علیه السلام است. چرا مسلم امام را نکشت؟ آیا امام با مسلم بیعت کرد؟ اگر بیعت کرد، به چه صورت بیعت کرد؟ گزارش‌های تاریخی در این باره یکسان نیست.

طبری می‌نویسد: «هنگامی که یزید مسلم بن عقبه را به مدینه فرستاد، به او گفت: علی بن الحسین در کار شورشیان دخالتی نداشته است؛ دست از او بردار و با او بگو: اگر در دست ما چیزی بود، چنان که سزاوار هستی، تو را صله می‌دادم.»^(۱۹)

ابن اثیر می‌گوید: «چون بیعت به علی بن عبد الله بن عباس رسید، چون علی بن نمير گفت: خواهرزاده ما نیز باید مانند علی بن الحسین بیعت کند.»^(۲۰)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، به جز گزارش‌های ابن ابی الحدید و ابن اثیر که ناظر بر بیعت، امام علیه السلام، آن هم «بیعت عادی» می‌باشد، سایر روایات نه تنها از بیعت کردن امام است. و پس از لختی درنگ گفت: شاید



حتی به صورت عادی، ساكت است، بلکه دلالت دارد بر آن که امام علیه السلام مورد احترام فراوان مسلم قرار گرفت.

در مقابل این دسته از روایات، گزارش‌هایی وجود دارد که حاکی از بیعت گرفتن از امام علیه السلام همانند بیعت خواستن از

مردم بوده است:

يعقوبی می‌نویسد: «علی بن الحسین به مسلم گفت: یزید می‌خواهد با تو به چه شرطی بیعت کنم؟

- بیعت برادر و پسرعمو.

اگر می‌خواهی بیعت کنم که برده او هستم، بیعت خواهم کرد!

- تو را به این امر مکلف نساخته است.

و چون مردم پذیرش علی بن الحسین را دیدند، گفتند: این پسر پیامبر خداست، با او بیعت کرد بر هر چه بخواهد و آن‌گاه با او بیعت کردند بر هر چه بخواهد.»^(۲۱)

همچنین مرحوم کلینی حدیثی^(۲۲) را از طریق این محبوب از ابوایوب از ترید بن معاویه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که

حضرت فرمود: «یزید بن معاویه در سفر حج به مدینه رفت و در آن‌جا مردی از قویش را خواست و به او گفت: آیا اقرار می‌کنی که بندۀ من هستی؟ اگر بخواهم تو را می‌فروشم و اگر نه نگاه دارم؟ مرد گفت: یزید، به خدا سوگند تو در قریش از من شریفتر نیستی؛ پدرت نیز، چه در جاهلیت و چه در اسلام از من گرامی‌تر نبود. چگونه چنین اقرار کنم؟ یزید گفت: اگر اقرار نکنی، تو را خواهم کشت. مرد گفت: کشن من از کشن حسین علیه السلام مهم‌تر نیست. یزید دستور کشن او را داد. سپس علی بن الحسین علیه السلام را طلبید و با او همان سخنان را گفت. علی بن الحسین علیه السلام داد: اگر چنان اقرار نکنم، مرا مانند مردی که امروز کشتم، خواهی کشت. یزید گفت: آری! حضرت پاسخ داد: چنان که می‌خواهی اقرار می‌کنم، می‌خواهی مرا بفروش و می‌خواهی نگاهداری یزید گفت:

کلی نهضت، رهبری آن را به محمد بن حنفیه واگذار دند و او را جانشین خود در این امر ساختند؛ چنان که در این باره فرمود: «ای عموماً، اگر بردهای زنگی هم به پشتیبانی از ما اهل بیت علی‌الله خروج کند، حمایت از او بر مردم لازم است و در این مورد، به شما ولایت دادم؛ هرگونه صلاح می‌دانی، عمل کن.»^(۲۱)

دلیل واگذاری رهبری نهضت به محمد، این بود که او از طرف دستگاه حاکم متهم به مخالفت نبود. گذشته از این موضع گیری درست و بجا، امام علی‌الله در جاهایی، قیام مختار را تأیید کردند؛ چنان‌که وقتی سر عبیدالله و دیگر قاتلان امام حسین علی‌الله را برای امام علی‌الله آوردن، حضرت سجدۀ شکر بجا آوردن و برای مختار دعا کرده، طلب خیر نمودند.^(۲۲)

امام باقر علی‌الله نیز در ملاقات با پسر مختار، سه بار برای وی طلب رحمت کردند و در جواب پسر مختار، که می‌گفت مردم درباره پدر من می‌گویند که او کذاب بوده است، فرمودند: «خدا متّه است، آیا مختار نبود که خانه‌های ما را ساخت و قاتلان ما را کشت و خون ما را طلب کرد؟ خدا او را رحمت کند. پدرم به من خبر داد که مختار ندادن. مختار به من خبر داد که مختار شبه‌ها در خانه فاطمه، دختر علی بن ابی طالب علی‌الله می‌رفت و او برایش زیرانداز می‌گذاشت و تکیه گاه می‌نهاد و مختار از او حدیث می‌شنید... هیچ حقی از ما نزد کسی نبود، مگر این‌که آن را طلب کرد و قاتلان ما را کشت و خونخواه ماشد.»^(۲۳)

همچنین در روایتی دیگر، امام باقر علی‌الله می‌فرمایند: «از مختار بدگویی نکنید که قاتلان ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت و بیوه‌های ما را شوهر داد و در زمان تنگ‌دستی به ما کمک کرد.»^(۲۴)

در مقابل این تأییدها و ستایش‌ها، برای این‌که بهانه به دست امویان نیفتند، امام سجاد علی‌الله در مواردی نیز از مختار اعلام بیزاری می‌نمودند؛ چنان‌که نقل شده است یک بار حضرت در کنار خانه خدا، به

روایات به طور تلویحی بر این مطلب دلالت دارد.^(۲۷)

البته ممکن است امام علی‌الله در چنین واقعه‌ای با توجه به شرایط سخت آن چند روز و خون‌خواری و دیوانگی مسلم، جملاتی بربازی آورده باشد تا مردم بدانند که در چنین مواردی تقیه برای حفظ جان لازم است؛ چرا که اقرار نکردن در آن شرایط، مساوی با اعدام و اقرار ملازم با حفظ جان بود و این مورد جزء همان مواردی است که به حکم قرآن کریم، اظهار کفر برای حفظ جان جایز است.^(۲۸)

داستان عمار یاسر، صحابی بزرگ پیامبر علی‌الله، از مصاديق بارز این حکم قرآن می‌باشد. بنابراین، با فرض صحّت این‌گونه گزارش‌ها، اظهار عبودیت برای نجات از چنان درنده‌ای، حتماً جایز بوده است.^(۲۹)

موضع امام سجاد علی‌الله در برابر قیام مختار

چنین نقل شده است که مختار پس از آن‌که موفق شد در کوفه شیعیانی را به سوی خود جذب کند، برای پیشرفت قیامش به امام سجاد علی‌الله نامه‌ای نوشت و از حضرت یاری جست، ولی امام علی‌الله پاسخ مشبّت ندادند. مختار چون از همکاری امام علی‌الله مأیوس شد، نامه‌ای به محمد بن حنفیه نوشت و همان درخواست را کرد، محمد پذیرفت و مختار به عنوان نماینده محمد، مردم را به خویش دعوت می‌کرد.^(۳۰)

چنین موضعی از جانب امام علی‌الله در آن شرایط و اوضاع سیاسی عصر آن حضرت، کاملاً منطقی و درست بود؛ زیرا امام علی‌الله نباید در آن شرایط خاص، اقدام به کاری می‌کرد که نابودی شیعه را در پی داشت.

بنابراین، امام علی‌الله مصلحت را در رابطه مستقیم با این حرکت ندیدند، بلکه با تأیید

این برای تو بهتر بود؛ خونت ریخته نشد و از شرافت نکاست.^(۳۱)

اما گزارش یعقوبی نمی‌تواند درست باشد؛ چون رفتاری که علی بن الحسین علی‌الله درباره خانواده مروان کرد، از چشم بنی امیه و شخص یزید و مأمور او، مسلم، پوشیده نبود. احتمالاً سال‌ها بعد کسانی از بزرگ زادگان مدینه که پدرانشان از بیم جان خود، با مسلم با چنان شرطی بیعت کردند، این خبر را ساخته‌اند تا کار گذشتگان خوبیش را نزد مردمان موجه جلوه دهند.^(۳۲) بر فرض صحّت این خبر - چنان که خواهد آمد - حمل بر تقیه می‌شود.

اما در خصوص خبر کلینی، باید گفت: هر چند این حدیث از دیدگاه علمای رجالی از حیث سند حسن یا صحیح است، اما از لحاظ محتملاً صحیح نیست؛ چنان‌که علمای شیعه همچون علامه مجلسی، سید عبدالله شبر و میرزا ابوالحسن شعرانی در نقد این حدیث گفته‌اند: «معروف بین ارباب سیر و تواریخ آن است که یزید در زمان خلافتش به مدینه نیامده و حتی از شام خارج نشده است.»^(۳۳) ولی چرا چنین روایاتی در کتاب‌های حدیثی شیعه وجود دارد، باید گفت وجود چنین اخباری در کتاب‌های محدثان طبقه اول، حاکی از آن است که آنان بیش‌تر به نقل حدیث‌ها توجه داشتند و کسم‌تر به نقد آن از لحاظ درایت می‌پرداختند.^(۳۴)

بنابراین، آنچه می‌توان در پایان این بحث گفت آن است که امام سجاد علی‌الله از دستور عمومی مسلم مبنی بر اقرار به بندگی معاف بوده است و اگر هم آن حضرت را احضار کرد و از او اعتراض خواست، ایشان به طور معجزه‌آسایی از این تنگنا نجات یافتند؛ چنان‌که برخی از

طور علنی، مختار را لعن کرد. موردی به امام علی^ع گفت: چرا او را لعن می‌کنید و حال آن که برای شما کشته شد؟ امام علی^ع فرمودند: «او دروغگو بود و بر خدا و رسول دروغ می‌بست.»^(۲۵) با دقت در این روایت (بر فرض صحت) معلوم می‌شود که این گونه لعن کردن از جانب امام علی^ع، اقدامی عمده و سیاسی به حساب می‌آمده و منظور واقعی آن بوده است که جاسوسانی که در بین جمعیت بوده‌اند خبر مخالفت امام علی^ع را به حکومت برسانند و آنان از جانب امام علی^ع خیالشان آسوده شود و حضرت را متهمن به همکاری نکنند.

۲- قیام توابین

نهضت توابین، که پس از حادثه جانگذار کربلا به طور پنهانی آغاز شده بود، در سال‌های ۶۴ و ۶۵ هجری به اوج خود رسید و به صورت تهدیدی جدی علیه این زیاد و دست یاران او در واقعه کربلا درآمد. رهبری این حرکت را سلیمان بن صرد خزانی، صحابی پیامبر^ص و امام علی^ع، به عهده داشت و تنی چند از بزرگان و شخصیت‌های مورد اعتماد و مستنده شیعه همچون مسیب بن نججه فزاری، عبدالله بن سعد نفیل آزادی، عبدالله بن والتمیمی و رفاعة بن شداد بجلی نیز از دیگر پایه گذاران نهضت توابین بودند.^(۲۶)

این نهضت یک قیام شیعی محض بود. توابین از معتقدان به حق اهل بیت^ع و از محبان و شیعیان علی^ع بودند و نسبت به فاجعه کربلا، در خود احساس گناه شدید می‌کردند و در پی توبه و جیران تقصیر بودند. قیام آنان یک قیام سیاسی برای به دست گرفتن حکومت نبود. بدین روی، آنان سیاسی کاری نمی‌کردند. مختار آنرا به صبر و تحمل و تعزیز فرماد. دهی فراخواند، اما آنان سلیمان را به دلیل صحابی بودن و زهد و سابقه اش ترجیح دادند و پیشنهاد وی را رد کردند.

این حرکت - چنان که خواهد آمد - مورد تأیید امام علی^ع بوده است.

۳- قیام مختار (۶۷-۶۸)

مختار فرزند ابو عبیده تقی، از کسانی بود که به دلیل قیام علیه قاتلان امام حسین علی^ع شهرت تاریخی یافت. او پیش از قیام امام حسین علی^ع از شیعیان معروف کوفه بود و همان کسی است که وقتی مسلم بن عقیل، فرستاده امام حسین علی^ع، به کوفه رفت، در منزل وی اقامت کرد.^(۴۰)

وقتی یزید مرد و شرایط برای قیام مختار در کوفه فراهم گشت، مختار راهی کوفه گردید. آمدن مختار به کوفه مصادف با آمادگی توابین برای خروج از شهر بود. اگرچه مختار همچون توابین در صدد خونخواهی امام حسین علی^ع و گنجگاهات قاتلان او بود، ولی او سلیمان را شایسته رهبری نهضت توابین نمی‌دانست. از این‌رو، به صراحت می‌گفت: «لا علم له بالمرور والسياسة»؛^(۴۱) سلیمان آشنایی با جنگ و سیاست ندارد.

این گونه تبلیغات سبب کندي کار توابین شد، اما با این حال، بیشتر شیعیان با سلیمان همراه بودند و تنها گروه اندکی به مختار پیوستند. اشراف، که از ناحیه مختار هراس فراوانی داشتند، با خروج توابین از شهر، حاکم زیبری کوفه را وادر کردند تا مختار را زندانی کنند، مختار در زندان بود که خبر شکست توابین را شنید. وی ضمن نوشتن نامهٔ تسلیتی برای رفاغة بن شداد، یکی از رهبران بازماندهٔ توابین، بر سلیمان رحمت و درود فرستاد و با تمجید از او، از بازماندگان توابین خواست تا آمادهٔ قیام باشند.

مختار آنان را به کتاب خدا، سنت پیامبر^ص، خونخواهی اهل بیت^ع بوده است و

رابطه امام سجاد علی^ع با توابین گرچه ادعا شده است که رهبری توابین، امامت علی بن الحسین علی^ع را پذیرفته بود،^(۴۲) اما در منابع کهن، رابطهٔ آشکاری بین امام سجاد علی^ع و توابین ثبت نشده است. آنچه مهم به نظر می‌رسد آن است که توابین در مجموع، این هدف را دنبال می‌کردند که در صورت پیروزی، حکومت را به اهل بیت^ع واگذار کنند و در آن عصر، از نسل حضرت فاطمه علی^ع کسی جز علی بن الحسین علی^ع شایسته این کار نبود. به عبارت دیگر، آنان دعوت به اهل بیت^ع را در رأس برنامهٔ انقلابی خود قرار داده بودند.

عبدالله بن عبدالله، سخنگو و مبلغ توابین، در مقام دعوت مردم به قیام در این زمینه چنین گفت: «ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر^ص و خونخواهی اهل بیت^ع و جنگ با قاسطین و مارقین فرامی‌خواهیم. اگر در این راه کشته شدیم، آنچه خداوند در جهان آخرت برای پاکان فراهم آورده بهتر است و اگر پیروز شدیم، حکومت و رهبری جامعه را به اهل بیت پیامبر مان باز می‌گردانیم.»^(۴۳)

آنان در میدان جنگ نیز زمانی که در برابر سپاه شام در حال آماده‌باش بودند، هدف و فلسفهٔ قیام خود را چنین اعلام کردند: «حکومت را به اهل بیت پیامبر مان بازمی‌گردانیم؛ آنان که خدا به واسطه‌شان به ما نعمت و کرامت ارزانی داشته است.»^(۴۴)

بنابراین، گرچه دلیل و روایت خاصی از امام سجاد علی^ع بر تأیید این نهضت وجود ندارد، اما بدون تردید، قیام توابین مورد تأیید امام علی^ع قرار داشته؛ چراکه قیام آنان همچون قیام مختار، برای خونخواهی امام حسین علی^ع بوده است و



دفاع از ضعفا و جهاد با محلین (= کسانی که حرمت اسلام را شکسته و حرام آن را حلال دانسته‌اند) فراخواند.^(۴۲)

مختار گرچه در مرحله اول قیامش، بسیاری از کشندگان امام حسین علیهم السلام را به سزا عمل‌شان رساند، اما اشرف فراری کوفه زیر چتر حمایت زیبری‌ها بر او شوریدند و از غیبت ابراهیم اشتر و یارانش استفاده کرده و مختار را شکست دادند. درباره ماهیت نهضت مختار و نیز شخص او، از سده‌های پیشین، سخنان و اظهار نظرهای متفاوتی بیان شده که بررسی آن‌ها از حوصله این نوشتار خارج است.^(۴۳)

۴-شورش عبدالله بن زبیر (۶۱-۷۳)
ابن زبیر همچنین به تعبیر عبدالله بن عمر، محرك عایشه برای راه‌اندازی جنگ جمل بود.^(۴۴) وی به عبدالله بن عباس گفت: «من چهل سال است که بعض شمارا در سینه پنهان کردم».«^(۴۵)
او مدت چهل روز (ظاهراً چهل جمعه) در خطبه از درود فرستادن بر پیامبر ﷺ خودداری کرد و در توجیه این عمل گفت: «پیامبر ﷺ خویشاوندان بدی دارد که هنگام بردن سام او، گردن خویش را برمی‌افرازند».«^(۴۶)

ابن زبیر در مذکور که در حجاز حاکم بود، بنی هاشم و دوستداران آنان را مورد آزار و اذیت فراوان قرار داد؛ چنانکه محمد



عراق و یمن و خراسان حکم راند.^(۴۷)
گرچه یزید در سال‌های آخر عمر خود، مسلم بن عقبه را مأمور سرکوبی وی کرد، ولی پیش از آنکه مسلم کار این زبیر را یکسره کند، یزید مرد و بدین‌سان، بیش از یک دهه، ابن زبیر خلافت کرد و سرانجام، در حکومت عبدالملک و توسط خونخواری همچون حاجاج بن یوسف کشته شد و تمام مناطق تحت قلمرو حکومتش به دست عبدالملک افتاد.

موقع امام سجاد در برابر شورش

ابن زبیر شورش عبدالله بن زبیر، حرکتی الهی و در راستای اهداف ائمه معصوم علیهم السلام نبود،

بن حنفیه و عبدالله بن عباس را به همراه ۲۴ تن از بنی هاشم در مدخل چاه زمزم زندانی کرد و آن‌ها را مخیّر به بیعت با او یا در آتش سوختن کرد که در نهایت، آنان توسط فرستادگان مختار، با هجوم ناگهانی نجات یافتند.^(۴۹) برادرش، مصعب بن زبیر، شیعیان عراق را قتل عام کرد و حتی به زنان نیز رحم نکرد.^(۵۰)

ابن زبیر از موقعیت امام سجاد علیهم السلام آگاه بود. به همین دلیل، کارهای حضرت رازیز نظر داشت. او به بیعت و تأیید امام علیهم السلام در پسی آن، علویان و دوستداران آنان نیازمند بود و بر آن نیز اصرار داشت و با تهدید و فرستادن نامه، می‌خواست از محمد بن حنفیه و ابن عباس بیعت بگیرد. آن دو چون حاضر به بیعت نشدند، از مکه رانده شده، به طائف رفتند.^(۵۱) امام سجاد علیهم السلام با توجه به دیدگاه خصمائه و کینه‌توزانه و نیز اعمال ناشایست این زبیر نسبت به بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام، نه تنها شورش او را تأیید نکردند، بلکه از فتنه وی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بیم داشتند و از آن اظهار نگرانی می‌کردند،^(۵۲) اما علیه آن نیز اقدامی ننمودند؛ چراکه هرگونه اقدامی علیه حاکمیت این زبیر، به سود امویان تمام می‌شد.

۵-سکوت امام سجاد علیهم السلام در برابر خوارج

پس از واقعه نهروان، حضرت علیهم السلام شیعیان را از جنگ با خوارج نهی کردند و فرمودند: «لاتقاتلو الخوارج بعدی؛ فليس من طلب الحق فاختطأه كمن طلب الباطل فادركته»؛^(۵۳) پس از من با خوارج نبرد نکنند؛ زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده همانند کسی نیست که در پی باطل بوده و آن را یافته است.

امام علیهم السلام با این دستورالعمل^۱، به شیعیان خود اعلام کردند که جنگ و سوارزه باید با دشمن اصلی دین - یعنی امویان -

اختیار کردند؛ چنان که بنابر نقل امام صادق علیه السلام، امام سجاد علیه السلام وقتی عهده دار امامت شدند، مهر از وصیت جدشان پیامبر علیه السلام برداشتند و دیدند در آن، به او خطاب شده است: «بَا عَلِيٌّ أَطْرَقَ وَ اضْمَنَ»^(۵۸) ای علی، وقتی عهده دار امامت شدی چشم از خلق پیش و ساکت باشد. کناره گیری امام سجاد علیه السلام از اجتماع آن روز، کاری کاملاً مطابق با مصلحت زمان بود؛ چرا که حاکمان اموی در پی نابودی رکن مهم دین - یعنی عترت پیامبر علیه السلام - بودند و این هدف را با کشتن امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش و اسیر کردن خاندان آن حضرت به مرحله اجرا گذاشتند. پس از آن‌ها نوبت امام سجاد علیه السلام، تنها بازمانده عترت پیامبر علیه السلام بود و در آن زمان، در تمام کره خاک، کسی دیگر نبود که ادعای کند فرزند حسین بن علی علیه السلام و از اهل بیت رسول خدا علیه السلام و شایسته امامت است. این تنها بازمانده نیز ناشناخته بود و بدون حامی و یاور و در معرض اتهام مخالفت با نظام حاکم. حکومت او را به شدت زیر نظر داشت و منتظر بهانه‌ای بود تا او را از میان بردارد و شیعه را بی امام کند. بنابراین، لازم بود امام علیه السلام برای حفظ خود، که واسطه فیض و هدایت بود، گام پردازد. بدین دلیل، چند سال از اجتماع مردم کناره گرفتند و ارتباطشان را بسیار محدود کردند تا حکومت نسبت به ایشان اطمینان پیدا کند و زمینه برای فعالیتشان فراهم آید.

مهمترین اصل دینی، که امام علیه السلام استفاده از آن، خود و شیعیانشان را از گزند اقدامات سرکوبگرانه امویان محفوظ نگه داشتند، «تفیه» بود؛ سپری که هستی و دوام زندگی شیعه را در طول تاریخ تضمین کرده و ائمه اطهار علیهم السلام بارها رعایت دقیق و توجه جدی به آن را به پیروان خود سفارش کرده‌اند.

در خبری از امام سجاد علیه السلام چنین وارد

خویش در آن جو پر اختناق و خفغان، که هر فریاد اعتراضی در نطفه خفه می‌شد، طنین فریادشان سکوت شب ستم را می‌شکافت و همچون پتکی آهینه برس ستمگران فرود می‌آمد. امام علیه السلام در آن برده، پیام آوری بودند که خاموشی اش، مرگ پیام عاشورا و فراموشی حماسه کربلا را به دنبال داشت و از این‌رو، هرگز بدین سکوت تن ندادند.

اما پس از بازگشت از سفر کربلا، روش مبارزاتی امام علیه السلام فرق کرد. ایشان به مدینه بازگشت، در حالی که مردم مدینه به سبب مشغول شدن به امور دنیاگی و عیش و نوش و غوطه‌ور شدن در انحرافات اخلاقی و فساد اجتماعی، نسبت به اهل بیت علیه السلام گرایش ضعیفی داشتند.

سیاست کناره گیری و سکوت

با توجه به شهادت بسیاری از شیعیان مخلص در واقعه جانگذار کربلا و اختناق شدیدی که در اثر این فاجعه ایجاد شده بود، زمینه برای فعالیت آشکار امام علیه السلام نیز به تعیت از امامان پیش از خود، در عصر امامت خویش، هیچ موضوعی علیه خوارج نگرفتند و با این‌که آنان گروهی منحرف و دارای عقاید باطل بودند، حضرت نه درگیری‌های آنان را تأیید کردند و نه آنان را انکار نمودند.

ب- مواضع سیاسی امام سجاد علیه السلام در برایر امویان

مواضع امام سجاد علیه السلام در دوران ۳۴ ساله امامتش با خلفای اموی و حکمرانان آنان، متفاوت بود و بر اساس تغییر اوضاع و شرایط، فراز و نشیب‌هایی داشت. از ابتدای دوره امامت آن حضرت - یعنی عصر عاشورا تا بازگشت از اسارت در شام - برخورد ایشان با عبیدالله، یزید و اطرافیان آن‌ها، تن، حماسی، شجاعانه و پرخاشگرانه بود. در این دوره کوتاه، امام علیه السلام تقدیه را به مصلحت اسلام نمی‌دانستند و با در کف گرفتن جان

باشد و هرگونه مبارزه علیه خوارج، که درگیر با امویان بودند، به سود بنی امية و به ضرر جامعه اسلامی و موجب تضعیف بنیه مسلمانان و تقویت قوا بین امية خواهد بود و این یعنی خیانت در حق اسلام و امت اسلامی. از این‌رو، حضرت شیعیان را از این عمل بازداشتند.^(۵۴) اما چنین دستورالعملی از ناحیه برخی شیعیان رعایت نگردید.^(۵۵)

نه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیان را از نبرد با خوارج بازداشتند، بلکه امام حسن علیه السلام نیز با سیره عملی خود، چنین نبردی را ناپسند دانستند. هنگامی که امام علیه السلام پس از صلح با معاویه، عازم مدینه شدند، خوارج شورش خود را آغاز کرده بودند. معاویه طی نامه‌ای از امام علیه السلام خواست تا مأموریت جنگ با خوارج را به عهده بگیرد، ولی امام علیه السلام در جواب توشتند: «اگر می‌خواستم با کسی از اهل قبله بجنگم، از تو شروع می‌کرم». ^(۵۶)

امام سجاد علیه السلام نیز به تعیت از امامان پیش از خود، در عصر امامت خویش، هیچ موضوعی علیه خوارج نگرفتند و با این‌که آنان گروهی منحرف و دارای عقاید باطل بودند، حضرت نه درگیری‌های آنان را تأیید کردند و نه آنان را انکار نمودند.

ب- مواضع سیاسی امام سجاد علیه السلام در برایر امویان

مواضع امام سجاد علیه السلام در دوران ۳۴ ساله امامتش با خلفای اموی و حکمرانان آنان، متفاوت بود و بر اساس تغییر اوضاع و شرایط، فراز و نشیب‌هایی داشت. از ابتدای دوره امامت آن حضرت - یعنی عصر عاشورا تا بازگشت از اسارت در شام - برخورد ایشان با عبیدالله، یزید و اطرافیان آن‌ها، تن، حماسی، شجاعانه و پرخاشگرانه بود. در این دوره کوتاه، امام علیه السلام تقدیه را به مصلحت اسلام نمی‌دانستند و با در کف گرفتن جان



ب - شیوه رفتار امام علیه السلام با هشام بن اسماعیل

پس از حجاج، هشام بن اسماعیل از طرف عبدالملک، والی مدینه شد. او قریب چهار سال والی مدینه بود و در سال ۸۷ از طرف ولید بن عبدالملک عزل شد. هشام در دوره امارت خود، نسبت به امام سجاد علیه السلام اذیت‌های فراوانی رواداشت. ولید به هنگام برکناری او، دستور داد برای تنبیه اش، او را برابر مردم بر پا بدارند تا هر کس هر چه می‌خواهد به او بگوید. هشام می‌گفت: جز علی بن الحسین علیه السلام از کسی نمی‌ترسم. هشام از تیره بنی مخزوم بود. این تیره از دیرزمان با بنی هاشم دشمن بودند و این مرد در مدت حکومت خود در مدینه، علی بن الحسین علیه السلام را فراوان آزار می‌کرد و به خاندان پیامبر مصطفی علیه السلام سخت زشت می‌گفت. روز عزل او، امام علیه السلام به یاران خود فرمودند: «مبدأ به هشام سخن ناروایی بگوید و چون خود بر او گذشتند، بر وی سلام کردند. هشام وقتی این بخورد بزرگوارانه امام را دید، خطاب به آن حضرت گفت: «الله أعلم حيث يجعل رسالته» (انعام: ۱۲۴)؛ «خدا بهتر می‌داند که رسالت ش را در کجا قرار دهد». (۶۲)

ج - امام علیه السلام و عبدالملک

بین امام سجاد علیه السلام و عبدالملک بخورددهای گوناگونی روی داد. البته عبدالملک بنا داشت با بنی هاشم به نرمی بخورد کند و از روبارویی و مبارزه با آنان دوری جویید، ولی در طول دوران حکومتش، به شدت امام علیه السلام را زیر نظر داشت و جاسوس‌هایی گمارده بود که حتی مسائل داخلی و خصوصی زندگی امام علیه السلام را به او گزارش می‌دادند.

در ماجراهای ازدواج امام علیه السلام با کنیز آزاد کرده خود، عبدالملک طی نامه‌ای، این اقدام را ناپسند شمرد و با این کار می‌خواست به امام علیه السلام بفهماند که از تمام

الف - امام علیه السلام و حجاج بن یوسف

پس از مرگ یزید در سال ۶۴ تاکثه شدن ابن زبیر به دست حجاج در سال ۷۳، حکومت اموی بر حجاز تسلطی نداشت. در این دوره، شهر مدینه تحت سلطه زبیریان بود. چون عبدالملک بر عراق مسلط شد، حجاج را با سپاهی عظیم به جنگ عبدالله بن زبیر فرستاد و ابن زبیر به دست حجاج کشته شد و او از طرف عبدالملک، حکومت حجاز را عهده‌دار گردید. او بیش از بیست سال بر حجاج و عراق حکم راند و در این مدت، حکومت وحشت و اختناق و ترور را بنا کرد و مردم را به کوچک‌ترین اتهام مورد ضرب و شتم و قتل قرار می‌داد. در چنین شرایطی، امام علیه السلام چگونه می‌توانستند بدون یار و یاور و احتمال تأثیر در مردم، علیه دستگاه حاکم اقدامی کنند. ظاهراً بین امام علیه السلام و حجاج برخورد تندی صورت نگرفته باشد و عملت آن یکی موضع گیری تقیه‌ای امام علیه السلام بوده که از اظهار مخالفت و بهانه دادن به دست دشمن سفاکی همچون حجاج امتناع می‌ورزیده‌اند و دیگری دستور عبدالملک به حجاج بوده است.

پس از واقعه کربلا روش مبارزاتی امام طوری بود که از دید حکومت، حضرت «المُغِيرُ الَّذِي لَا شَرْفَهُ» لقب گرفتند. اما از دید حجاج، اقدامات زیرینایی و سازنده امام علیه السلام برای حکومت، بسیار خطرناک بود. از این‌رو، حجاج برای تعریض به حریم امام سجاد علیه السلام به دنبال اجازه خلیفه بود. بدین‌روی، او طی نامه‌ای به عبدالملک نوشت: «اگر ثبات و دوام حکومت رامی خواهی، علی بن الحسین را به قتل برسان.»

عبدالملک در جواب نوشت: «از خون بنی هاشم بر حذر باش و آن را حفظ کن؛ زیرا من دیدم که آل ابوسفیان هرگاه در ریختن خون آنان حریص بودند، مدت کمی نگذشت که خدا حکومت آنان را از بین برد.» (۶۱)

شده است: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند، همانند کسی است که قرآن را کنار نهاده و پشت به آن کرده باشد، مگر کسی که در حال تقیه باشد. پرسیدند: «تقیه» چیست؟ فرمودند: «بنای جبارا عنیداً بخاف آن بتوطّع عليه او یسطعن»؛ آن است که انسان از ستمگر سیزه گری به دلیل تجاوز یا ستمگری اش بتروسد. (۵۹)

آنچه صحیح به نظر می‌رسد این است که امام علیه السلام تا پس از واقعه حزبه به سیاست کناره‌گیری از جامعه ادامه دادند و اثر آن هم در واقعه حزبه ظاهر شد؛ چرا که یزید به فرمانده خونخوار خود، مسلم، دستور داد نسبت به علی بن الحسین علیه السلام تعرض نکند؛ چون او با شورشیان همراهی نکرده است. مسلم نیز با همه سفاکی که داشت، به امام علیه السلام احترام گذارد و حضرت را محترمانه به منزل خویش فرستاد.

البته باید توجه داشت که امام علیه السلام در این مدت، به طور کامل زیر نظر مأموران اطلاعاتی بنی امیه بودند و جمله یزید مبنی بر این که «آن حضرت با شورشیان همراهی نکرده»، حاکی از همین مطلب است. وقتی امام علیه السلام از نظر آنان فردی کناره‌گیر و بی خطر معرفی شد، دیگر احتیاجی به کناره گرفتن از اجتماع نبود و بدین‌سان، افراد جامعه هم می‌توانستند با آسودگی خاطر با امام علیه السلام ارتباط برقرار کنند و از او استفاده ببرند. بنابراین، به احتمال قوی، دوره زندگی ایشان در خارج از شهر، از سال ۶۱ تا پایان ۶۴ بوده و پس از آن امام علیه السلام به شهر مراجعت کرده و مردم نیز به ایشان گریده‌اند.

این با فرمایش امام صادق علیه السلام مطابقت پیدا می‌کند که فرمودند: «مردم پس از شهادت امام حسین علیه السلام همگی مرتد شدند، جز سه نفر. سپس بازگشتند و به امام ملحق شدند و تعداد آنان زیاد شد.» (۶۰)

شد و امام خطاب به عبدالملک فرمودند: «کسی که چنین مقامی نزد خدا داشته باشد، چه احتیاجی به دنیای شما دارد.»^(۶۵) زمانی که عبدالملک امام علی^ع را به شام احضار کرد، حضرت را در غل و زنجیر کردند و به سوی شام روانه نمودند. امام علی^ع در بین راه به قدرت امامت، خود را از قید و بند آزاد کردند و نزد عبدالملک حاضر شدند و با تندي به او فرمودند: «مرا با تو چه کار؟» عبدالملک گفت: پيش ما بمان. امام علی^ع پاسخ دادند: «دوست ندارم.» سپس خارج شدند، در حالی که عبدالملک شدیداً ترسیده بود.^(۶۶)

این بی توجهی امام علی^ع به شکل یک مبارزه سیاسی بروز کرده بود و آثار زیادی در برداشته، به گونه ای که عبدالملک با آن شدت از امام خواست نزد او بماند و به دارالحکومه رفت و آمدداشته باشد. اگر امام علی^ع به عنوان یک عابد و زاهد گوشنهشین معرفی شده بود، نه کناره گیری ایشان از حکومت اهمیتی داشت و نه خلیفه با این تهدید و اصرار خواستار رابطه با او بود.

عبدالملک چون با این روش ها و برخوردها نتوانست امام علی^ع را با خود همراه کند و دید که حضرت در یک مبارزه سیاسی حساب شده علیه او، به تهیه زمینه و امکانات می پردازند و مردم، به ویژه شیعیان، او را به عنوان امام و مقتدای جامعه اسلامی می شناستند، دست به اقدام دیگری زد و خواست بعضی از حجت ها و دلایل امام بر امامت، از جمله شمشیر پیامبر^ص را از ایشان بگیرد. بدین روی، طی نامه ای تهدید آمیز از امام علی^ع خواست که شمشیر پیامبر^ص را به او ببخشد، و گرنه مستمری اش را قطع خواهد کرد. امام علی^ع در جواب او نوشتند: «خداؤند برای با تقویان خروج از گرفتاری ها را از طریقی که گمان نمی کنند، ضمانت کرده است.» و در آخر اضافه کردند: «و خدای تعالی فرمود: «اَللّٰهُ لَا يَجِدُ كُلَّ خَوَانِ كَمُورٍ» (مع: ۳۲)؛

۲. به او آگاهی دهنده که با پیامبر^ص ارتباط مستقیم دارند؛ یعنی علاوه بر این که فرزند تسبی رسول خدا^{علیه السلام} می باشند، با او رابطه روحی و معنوی نیز دارند.

نامه امام علی^ع به عبدالملک و خبردادن از اقدام خوب وی، در واقع، نوعی اعلام برتری و چیرگی قدرت الهی امام علی^ع بود و او را به قبول این برتری فرا می خواند.

بی اعتمایی حضرت سجاد^{رض} به عبدالملک، یکی از روش های مبارزاتی امام سجاد^{رض} (همچون دیگر امامان^{رض}) با حاکمان جور، دوری گزیدن از آنان بود. حضرت با این سیاست، مهر بطان بر روش حکومتی آنان می زدند. از سوی دیگر، حاکمان اموی برای آنکه مردم را بیشتر اغفال کنند و حاکمیت خود را مشروع و مقبول جلوه دهند، علاقه زیادی داشتند که امامان شیعه با آنان رفت و آمد داشته باشند و هدایای آنان را پذیرند. عبدالملک در مراسم حج شرکت کرد. هنگام طواف، امام سجاد^{رض} را دید که پیشاپیش او مشغول طواف است و هیچ توجهی به او ندارد. عبدالملک با آنکه حضرت را از پیش می شناخت، برای حفظ موقعیت، خود را به تجاهل زد و گفت: این کیست که پیشاپیش ما طواف می کند و به ما بی اعتنایی داری؟ وقتی گفتند که اولی بن الحسین^ع است، امام راحضار کرد و گفت: ای علی بن الحسین، من که قاتل پدرت نیستم. چرا پیش مانمی آیی؟ امام علی^ع فرمود: «قاتل پدرم با عملش دنیا خود را تباہ کرد و آخرتش را هم پدرم خراب می کند. تو هم اگر دوست داری مثل او باشی، باش.»

عبدالملک گفت: منظورم این بود که بیا و از دنیای ما بهره بگیر.

امام علی^ع رای خود را پنهن کردند و گفتند: «خدایا، حرمت و موقعیت اولیایت را به او نشان ده.» ناگاه ردای امام پر از ذرهای درخشان

جریانات زندگی ایشان، حتی مسائل خصوصی ایشان، آگاه است.

امام علی^ع چنان جوابی دندانشکن و کنایه آمیز به عبدالملک نوشتند که وقتی سلیمان، پسر عبدالملک، نامه را خواند گفت: «ای امیر المؤمنین! علی بن الحسین^ع عجب تفاخری بر توکرده است.»^(۶۷)

البته برخوردهای تعرض آمیز امام علی^ع با عبدالملک مربوط به زمانی است که شرایط مناسب این نوع برخوردها فراهم بوده است. با توجه به این که عبدالملک در سال ۷۳ هجری - یعنی دوازده سال پس از شروع امامت امام علی^ع - بر حجاز مسلط شد، برخوردهای بعدی امام با عبدالملک نیز تعریض آمیز بود.

وقتی عبدالملک به حجاج نوشت که نسبت به بنی هاشم خوش رفتاری کند، امام علی^ع همان وقت طی نامه ای به عبدالملک نوشت که تو در فلان ساعت، از فلان روز، از فلان ماه، برای حجاج چنین و چنان نوشتی و پیامبر^ص از آن به من خبر داد.

سپس نامه را مهر کردند و به غلام خود دادند تا به عبدالملک برساند. وقتی عبدالملک نامه را خواند و تاریخ نوشت، پس از بررسی درست، موافق نوشتند امام علی^ع یافت، خوشحال شد و هدایایی برای امام فرستاد.^(۶۸)

امام علی^ع با فرستادن این نامه، چند منظور را دنبال می کردند:

۱. به عبدالملک بفهمانند که او به قدرت و خواست خداوند از همه جریاناتی که در کاخ او می گزارد، در همان وقت، اطلاع پیدا می کند.



نشود.^(۷۰) اگر او در پندار خود صداقت داشت و واقعاً در صدد یافتن راه حق بود، پس چرا امام سجاد علیه السلام و فرزند بزرگوارش امام باقر علیه السلام، که از نظر فقهی و علمی از همه بلند پایه تر بودند، دعوت نکرد؟

او فدک رانیز به بنی هاشم برگرداند، در صورتی که تمام ارزش فدک و غیر فدک که امویان غصب کرده بودند، در برابر مقام خلافتی که خداوند برای اهل بیت پیامبر علیه السلام قرار داده بود، به پژیزی نمی ارزید. آیا هیچ ظلمی از این بالاتر نسبت به خاندان پیامبر علیه السلام قابل تصور بود که حقشان را به آنها بر نگرداندند و به مردم اعلام نکردند که ایشان از ما، که بدون رضای خدا بر منبر نبوت بالا می رویم، بر توند؟ عمر ابتدا می بایست یوغ گمراهی را علی رغم موافقت یا مخالفت اطرافیان، از گردن خود بردارد؛ مخالفت تمام اطرافیان و حتی تمام مردم در برابر خشنودی خدا ناچیز بود. اما او نه تنها این کار را نکرد و خلافت را به صاحبان اصلی اش بر نگرداند بلکه وقتی خلیفه شد، چهره واقعی خود را از لایه لای بعضی گفته ها و کردار هایش نمایان ساخت.

در زمان خلافتش، بر مقرری های شامیان، که طرفدار بنی امية بودند، ده دینار افروزد، ولی مردم عراق را به جرم آن که به آل علی علیه السلام تمایل داشتند و در خط بنی امية بتوبدند از آن محروم کرد.^(۷۱)

وی همچنین به دلیل حمایت علی و آشکار ابو طفیل عامر بن وائله^(۷۲) از امام علی علیه السلام و نقل فضایل آن حضرت و فرزندان معصومش، دستور داد او را از حقوق بیت المال محروم سازند! و چون ابو طفیل به این کار عمر اعتراض کرد، در جواب اعتراض او گفت: «من شنیده ام شمشیرت را جلا داده و سر نیزه هات را تیز کرده و تیرت را به کمان گذاشته و سلاحت را آماده ساخته ای و در انتظار امام قائم به سر می بردی تا ظهور کندا بنابراین، هر وقت

ناگاه عمر بن عبدالعزیز از آن جا گذشت، در حالی که کفش های بندقراهی در پا داشت و از گستاخ ترین مردم بود. گفتم: پناه بر خدا! این شخص فاسق بر مردم ولايت دارد؟ امام علیه السلام فرمودند: «بلی، اما دیری نخواهد پایید که می میرد، در حالی که اهل آسمان او را لعنت کرده و اهل زمین بر او می گریند.»^(۶۹)

امام با این سخن، از ظاهر نمایی های عمر در آینده پرده برداشتند و بیان کردند که اگر چه او ظاهر به زهد و پراسایی می کند و از ستم های بنی امية بر اهل بیت پیامبر علیه السلام جلوگیری به عمل آورده، ناسزاگفتن به امیر المؤمنین علیه السلام را منع می کند و فدک را به بنی هاشم بر می گرداند، اما تمام این کارها، ریاکاری و بر اساس نقشه های سیاسی است که می خواهد پایه های حکومت خود را استوار سازد تا بدین وسیله، مردم اغفال شوند و مطیع و مقناد او گردند؛ چرا که او به خوبی می داند که مردم از جنایات و اعمال ننگین اجداد و نیاکان ناپاکش متفرق و بیزارند. از این رو، روش حکومتی خود را جهت فریقتن مردم عوض می کند.

بنابراین، اگر او واقعاً راهد و عابد بود و از طفیان و سرکشی در برابر اوامر خدا بیم و هراس داشت، می بایست ابتدا اصل خلافت را، که به تاحق تصاحب کرده بود، به اهلش برگرداند و به امامت و زعامت امام سجاد علیه السلام و فرزندانش که پیامبر علیه السلام بارها فرموده و نامشان را ذکر کرده بود، اعتراف کند.

بنابراین نقل طبری، وقتی عمر بن عبدالعزیز در روزگار حکومت ولید بن عبدالملک به سال ۸۷ هجری، فرماندار مدینه شد، جمعی از فقهای آن شهر مانند عروة بن زبیر، ابوبکر بن سلیمان بن ابی خیشمه، سلیمان بن یسار و برخی دیگر را دعوت کرد تا بر امور دین نظارت داشته باشند و هنگام انحراف، او را هدایت کنند تا از طریق حق نلغزد و راهی دوزخ

(خداآند هیچ خیانتگر ناپس اسی را دوست ندارد) اکنون بنگر کدامیک از ما به این آیه سزاوار تریم.»^(۶۷)

طرح استقلال اقتصادی از سوی امام علیه السلام: گرچه امام سجاد علیه السلام همچون دیگر امامان علیهم السلام، حکومت امویان را نامشروع و غاصبانه می دانستند و روش حکومتی آنان را مردود اعلام کرده بودند، اما اگر زمانی کیان اسلام و عزت و آبروی جامعه اسلامی از جانب بیگانگان مورد تهدید و تعریض قرار می گرفت، حضرت برای حفظ آن، از هیچ اقدامی فروگذاری نمی کردند. نقل شده است: در زمان عبدالملک، پارچه هایی به روم صادر می شد که بر روی آنها شعار «الله اکالله، محمد رسول الله» نوشته شده بود. این موضوع بر حاکم کافر روم گران آمد. از این رو، ضمن فرستادن نامه ای تهدیدآمیز به عبدالملک مبنی بر حذف این شعار، به وی اعلام کرد که اگر این کار را ترک نکند، در سکه ها نام پیامبر علیه السلام را به زشتی خواهد نوشت.

عبدالملک، که از حل این مشکل ناتوان و درمانده بود، از امام سجاد علیه السلام خواست. امام علیه السلام، که آبروی جامعه اسلامی را در خطر دیدند، برای حفظ عزت و سرفرازی مسلمانان، این مشکل را حل کردند: به عبدالملک فرمودند که سکه های رومی را ممنوع سازد و به جای آن، سکه اسلامی بزنند.^(۶۸) با این طرح امام علیه السلام، نیرنگ رومیان کارساز نشد و عزت و استقلال اقتصادی جامعه اسلامی از دستبرد بیگانگان محفوظ ماند.

د- نظر امام علیه السلام در مورد عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز از کسانی بود که پس از شهادت امام علیه السلام به خلافت رسید، ولی امام سجاد علیه السلام پیش از آن، روش سیاسی او را افشا کرده بودند. عبدالله بن عطاء تمیمی می گوید: با علی بن الحسین علیه السلام در مسجد بودم،

۵۲- ابونعم اصفهانی، حلبة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۹۹ / اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۴
 ۵۳- صبحی صالح، نوح البلاغه، خطبة، ج ۶، ص ۹۴
 ۵۴- سید جعفر مرتضی العاملی، دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، مقالة «المذاہن امیر المؤمنین عن قتال الخوارج»، ص ۷۷
 ۵۵- طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۲ - ۱۴۳
 ۵۶- ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۹
 ۵۷- غیاث الدین السید عبدالکریم ابن طاوس، فرحة الغری، ص ۴۳
 ۵۸- محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبة، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۵۳
 ۵۹- ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۶۵
 ۶۰- شیخ طوسی، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۸ / شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۴
 ۶۱- قطب الدین راوندی، الخرائج والجرائج، ج ۱، ص ۲۵۶
 ۶۲- ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۰ / طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۷
 ۶۳- محمد بن یعقوب کلبی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۲۴۵-۲۴۴
 ۶۴- مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۷۱ - ۱۷۲ / الاربیلی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۱۱ / قطب الدین راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۶
 ۶۵- قطب الدین راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۵
 ۶۶- ابونعم احمد بن عبدالله الاصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۵ / ابن شهر آشوب، مناقب الابی طالب، ج ۴، ص ۱۳۲
 ۶۷- ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۶۵
 ۶۸- شهید اول، الیان، (باب زکة النقادین)، ص ۱۸۵ / ابن کثیر الدمشقی، البداية والنهاية، ج ۹، ص ۱۲۲؛ برای اطلاع پیش تر، ر.ک. به: مرتضی العاملی، پیشین، مقالة «ضرب النقود في الإسلام» ص ۱۴۱ - ۱۵۴ / سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۰۸ - ۲۱۰. ۲۱۰-۲۰۸ آقای شهید مبعدانی را ذکر کرده است. استاد جعفر مرتضی در مقاله یاد شده با رده آن مبعادات و اشکالاتی که در این قضیه است، اصل آن را برای امام سجاد علیہ السلام اثبات کرده است.
 ۶۹- محمد بن الحسن الصفار القمي، بصائر الدرجات، ص ۱۷۰ / محمد بن جریر طبری، دلائل الامامة، ص ۲۰۴ / قطب الدین راوندی، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۴ - ۵۸۵ / ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۴۲؛ همچنین فریب به این مضمون را ابریصیر از امام باقر علیہ السلام نقل کرده است. ر.ک. به: قطب الدین راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۶ / محمد بن جریر طبری، پیشین، ج ۴، ص ۲۵۱.
 ۷۰- طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۶ - ۲۱۷
 ۷۱- یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۶
 ۷۲- وی در سال سوم هجری به دنیا آمد و هشت سال از زندگی پیامبر ﷺ را در کرد و اوصاف پیامبر ﷺ را بیان کرده است. ر.ک. به: ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۰
 ۷۳- یعقوبی، پیشین، ص ۳۰۷
 ۷۴- مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۹ - ۲۰۰

پیشین، ص ۲۲۸ - ۲۲۷
 ۹- بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۸
 ۱۰- بلاذری، پیشین، ص ۳۵۱
 ۱۱- ابن قتبیه دینوری، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱
 ۱۲- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۵۰
 ۱۳- طبری، پیشین، ص ۳۷۲
 ۱۴- اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۰۴
 ۱۵- طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۹
 ۱۶- مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۷۹
 ۱۷- اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۳
 ۱۸- ابن ابی الحدید، سرح نوح البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۹
 ۱۹- شیخ منیع، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲
 ۲۰- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۹
 ۲۱- یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۱
 ۲۲- اگرچه این خبر مربوط به واقعه حرّه نیست، اما به هر حال، چون بحث بیعت امام علیه السلام را در برداشت، در اینجا به بیان و تقدیم آن بروزگرانه شده است.
 ۲۳- محمد بن یعقوب کلبی، روضه کافی، ص ۲۲۵ / شیخ حز عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹۷ - ۴۹۸ / محمد بن جریر طبری، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۸
 ۲۴- سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۸۵
 ۲۵- رضا استادی، در رسالت، مقالة «امام سجاد علیه السلام و داستان حرّه»، ص ۳۷۲
 ۲۶- سید جعفر شهیدی، پیشین، ص ۹۱
 ۲۷- مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۸۰
 ۲۸- نحل: «الا من اکبر و فله مطمئن بالایمان»، ر.ک. به: تفسیر آیه شریفه.
 ۲۹- رضا استادی، پیشین، ص ۳۵۸ - ۳۵۹
 ۳۰- طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۴۱ / بلاذری، پیشین، ج ۶، ص ۳۷۶
 ۳۱- ۳۲- طبری، پیشین، ص ۴۳۴ و ۴۴۹ / بلاذری، پیشین، ص ۳۶۷ / ص ۴۷۱
 ۳۲- برای نمونه، ر.ک. به: محمود افتخارزاده، نهضت مختار تقی / ابوالفضل رضوی اردکانی، ماهیت قیام مختار
 ۳۳- شیخ طوسی، اختیار مرغفه الرجال، ج ۱، ص ۳۴۱ - ۳۴۰ / انساب الاسراف، ج ۵، ص ۳۶۷ / ابن قتبیه دینوری، پیشین، ص ۲۳۲ / طبری، پیشین، ص ۳۷۲ - ۳۷۰
 ۳۴- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰
 ۳۵- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۱ / ابن قتبیه دینوری، پیشین، ص ۳۶۸
 ۳۶- ۳۷- شیخ طوسی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۱ / همان، ص ۳۴۰ / همان، ص ۳۶۴
 ۳۸- ۳۹- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۴ / طبری، انساب الاسراف، ج ۵، ص ۳۴۱ - ۳۴۰
 ۴۰- طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۶ / بلاذری، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۴
 ۴۱- سید حسین محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۸۶
 ۴۲- طبری، پیشین، ص ۴۳۳
 ۴۳- همان، ص ۴۶۴ / بلاذری، پیشین، ص ۳۷۱
 ۴۴- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۲ / ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۲ / همان، ص ۱۰۷
 ۴۵- مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۸۰
 ۴۶- ۴۷- مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۱ / طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۴
 ۴۸- ۴۹- یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۱ / بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۳ / همان، ص ۲۶۱
 ۵۰- همان، ص ۲۶۴ / مسعودی، پیشین، ص ۹۸
 ۵۱- دینوری، پیشین، ص ۳۰۹ / یعقوبی، پیشین، ص ۲۶۲

آمد سهم تو را خواهد داد! ابوفیل در مقابل گستاخی و زخم زبانی که عمر زد، به او گفت: «جوab خدا را هم همین طور خواهی داد؟ عمر در مقابل سخن ابوفیل شرمنده شد و سهمیه او را داد. (۷۳) جای بسی شگفتی است که عمر حق این مرد صحابی و یکی از دوستداران راستین امیر المؤمنین علیه السلام و خاندانش را که زندگی اش به آن بستگی داشت، می گیرد و در مقابل، هم زمان با آن، کنیزکی را به قیمت ده باغ و بستان می خرد و به یکی از جوانان بسی امیه که از فرزندزادگان عثمان بود و به آن دختر عشق می ورزید، می بخشد! (۷۴) بنابراین، آنچه در پایان این بحث باید گفت آن است که تمام کارهای به ظاهر مردم پستنده عمر بن عبد العزیز برای جلب دل های مردم به سوی خویش بود تا بهترین دل بر آنان حکم راند، و گرنه او نیز همچون نیاکانش دلی آکنده از عداوت و دشمنی با آل علی علیه السلام داشت؛ چرا که از درخت تلغی هرگز میوه شیرین به ثمر نخواهد نشست. ■ پی نوشته ها ۱- ابن قتبیه دینوری، الاماۃ و السیاست، ج ۱، ص ۲۳۰ / محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۲ - ۳۷۰
 ۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰
 ۳- بلاذری، انساب الاسراف، ج ۵، ص ۳۴۱ - ۳۴۰ / ابن قتبیه دینوری، پیشین، ص ۲۳۲ / طبری، پیشین، ص ۳۷۲
 ۴- یعقوبی، پیشین، ص ۲۵۰ / بلاذری، پیشین، ص ۳۶۸ / مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰
 ۵- ابن قتبیه دینوری، پیشین، ص ۲۳۶ / همان، ص ۴۶۴ / طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۸
 ۶- بلاذری، پیشین، ص ۳۳۷ - ۳۳۸ / طبری، پیشین، ص ۳۶۸
 ۷- «صوافی»، اراضی کشاورزی و نخلستان های متعلق به انصار بود که امویان با بهای ناچیزی آنها را خریداری کرده بودند و هر سال عواید آن به خزانه اموی ها و اربیز می شد. ر.ک. به: ابن قتبیه دینوری، پیشین، ص ۲۲۷. جهت آشنایی بیشتر با این اصطلاح و موارد استعمال آن، ر.ک. به: ...، لسان العرب، ج ۷، ص ۳۷۰ و اثره «صفا» و نیز: حسین مدرسی طباطبایی، زمین در فقه اسلامی، ج ۲، ص ۲۱ - ۲۵.
 ۸- یعقوبی، پیشین، ص ۲۵۰ / ابن قتبیه دینوری،

